

مقاله ۷۰

تکامل دولت انسان

انسان مدت زیادی از حل نیمه کاره مشکل امرار معاش نگذرانده بود که با کار تنظیم ارتباطات بشری مواجه گشت. توسعه صنعت خواستار قانون، نظم و تعدیل اجتماعی بود. مالکیت خصوصی به دولت نیاز داشت. در یک کوره تکاملی، ضدیتها طبیعی هستند. صلح فقط از طریق نوعی سیستم نظم در آورنده اجتماعی به دست می آید. تنظیم مقررات اجتماعی از سازمان دهی اجتماعی تفکیک ناپذیر است. ارتباط مستلزم یک مرجع کنترل کننده است. دولت هماهنگی آنتاگونیسمهای قبایل، طایفه ها، خانواده ها و افراد را ایجاد می کند. دولت یک پیدایش ناخود آگاه است. آن از طریق آزمایش و خطا به وجود می آید. آن از ارزش نجات برخوردار است، از این رو سنتی می شود. آنا رشی بدبختی را افزایش داد. از این رو دولت، قانون و نظم نسبی، به آرامی پدیدار گردید یا در حال پیدایش است. مطالبات قهرآمیز تکاپو برای وجود عملاً نژاد بشری را در مسیر جاده پیشروی به سوی تمدن سوق داد.

۱- پیدایش جنگ

جنگ حالت و میراث طبیعی انسان در حال تکامل است. صلح مقیاس اجتماعی است که پیشرفت تمدن را اندازه گیری می کند. پیش از معاشرت جزئی نژادهای در حال پیشرفت، انسان به اندازه وافر فردگرا، بسیار شکاک و بی اندازه ستیزه جو بود. خشونت قانون طبیعت و عداوت واکنش اتوماتیک فرزندان طبیعت است، در حالی که جنگ دقیقاً همین عملکردهاست که به صورت جمعی انجام می پذیرد. و هر جا و هر گاه که تار و پود تمدن توسط عوارض پیشرفت جامعه تحت فشار قرار می گیرد، همیشه بازگشتی فوری و ویرانگر به این روشهای اولیه تعدیل خشونت آمیز عوامل تحریک کننده ناشی از معاشرت انسانها صورت می پذیرد. جنگ واکنشی حیوانی نسبت به سوء تفاهمات و آزردها است. صلح راه حل متمدنانه کلیه چنین مشکلات و دشواریهاست. نژادهای سنگیک، به همراه نوادگان آدم و نودیهای انحطاط یافته بعد، همگی جنگجو بودند. به آندانیها در همان اوایل اصل طلایی آموزش داده شد، و حتی امروزه نوادگان اسکیموی آنها عمدتاً مطابق آن اصل زندگی می کنند. سنت در بین آنها بسیار قوی است، و آنها نسبتاً از آنتاگونیسمهای خشونت آمیز بری هستند. آندان به فرزندان خود آموزش داد که مشاجرات خود را از طریق زدن یک ترکه چوب به درخت، ضمن لعن و نفرین به آن، حل و فصل نمایند. آن کس که ترکه چوبش اول می شکست برنده بود. آندانیهای بعد از طریق برگزاری یک نمایش عمومی که در آن طرفین مشاجره یکدیگر را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و تماشاچیان فرد برنده را از طریق کف زدن و هلله تعیین می کردند، حل و فصل می نمودند. اما پدیدهای نظیر جنگ نمی توانست وجود داشته باشد مگر این که جامعه آنقدر تکامل یافته بود که عملاً دوره هایی از صلح را تجربه نموده و عملکردهای ستیزه جویانه را مجاز شمارد. حتی ایده جنگ خود مستلزم

درجه‌ای از سازماندهی است.

با ظهور گروه‌بندیهای اجتماعی، آزردهیهای فردی شروع به تداخل در احساسات گروهی نمود، و این آرامش درون قبیله‌ای را ترویج نمود، ولی به بهای صلح میان قبیله‌ای. از این رو صلح در ابتدا از طریق گروه داخلی، یا قبیله، که همیشه از گروه خارجی، بیگانه‌ها، بدش می‌آمد و از آن نفرت داشت مورد بهره‌وری قرار می‌گرفت. انسان اولیه ریختن خون بیگانه را امری ستوده می‌شمرد.

اما حتی این کار در ابتدا مؤثر واقع نشد. هنگامی که رئیسان اولیه سعی می‌کردند سوء تفاهمات را برطرف نمایند، اغلب این را ضروری می‌یافتند، حداقل سالی یک بار، نزاع با سنگ را در قبیله مجاز شمارند. قبیله به دو گروه تقسیم می‌شد و در سراسر روز درگیر نبرد می‌گشت. و این جز سرگرمی دلیل دیگری نداشت. آنها به راستی از جنگیدن لذت می‌بردند.

جنگ ادامه یافته است زیرا انسان بشر است. او از حیوان تکامل یافته است و تمامی حیوانات ستیزه‌جو هستند. در زمره دلایل اولیه جنگ اینها به چشم می‌خوردند:

۱- **گرسنگی**، که به دستبردهای خوراک می‌انجامید. کمیابی زمین همیشه موجب جنگ گشته است، و در طی این پیکارها، قبایل صلح‌جوی اولیه عملاً از بین رفتند.

۲- **قلبت زن** - تلاش برای جبران کمبود کمک خانگی. ربودن زن همیشه موجب جنگ شده است.

۳- **تکبر** - میل شدید به نمایش گذاردن دلاوری قبیله‌ای. گروه‌های برتر می‌جنگیدند تا شیوه زندگی خویش را به مردمان پست‌تر تحمیل نمایند.

۴- **بردگان** - احتیاج به نیروهای تازه برای رسته‌های کاری.

۵- هنگامی که یک قبیله باور داشت قبیله همسایه موجب مرگ یک هم‌قبیله‌ای گشته، **انتقام‌انگیزه** جنگ بود. سوگواری ادامه می‌یافت تا این که یک سر به خانه آورده می‌شد. جنگ برای خونخواهی نسبتاً تا ایام اخیر به قوت خود باقی بود.

۶- **تفریح و سرگرمی** - مردان جوان این ایام نخستین به جنگ به مثابه تفریح و سرگرمی می‌نگریستند. اگر دستاویزی خوب و کافی برای جنگ به وجود نمی‌آمد، هنگامی که صلح طاقت فرسا می‌گشت، قبایل همسایه عادت بر این داشتند که به عنوان تفریح ایام تعطیل با دست زدن به نبرد نیمه‌دوستانه درگیر تهاجم به یکدیگر شده تا از نبرد لذت ببرند.

۷- **مذهب** - میل شدید به تغییر کیش مردم و ملحق ساختن آنان به آن فرقه. مذاهب بدوی همگی جنگ را مجاز می‌شمردند. فقط در ایام اخیر مذهب شروع به ناپسند شمردن جنگ کرده است. کهنانتهای اولیه متأسفانه معمولاً با قدرت نظامی همدست بودند. یکی از حرکات بزرگ صلح جویانه اعصار تلاش برای جداسازی مذهب از دولت بوده است.

این قبایل دوران باستان همیشه به دستور خدایان خود، به فرمان رئیسان خود یا حکیمان قبیله، دست به جنگ می‌زدند. عبرانیان به چنین «خدای نبردها» اعتقاد داشتند، و روایت یورش آنان به مدیانیها شرح نمونه‌ای از بیرحمی ظالمانه جنگهای باستانی قبیله‌ای است. این حمله ناگهانی، با کشتار کلیه مردان و کشتن بعدی کلیه پسران و کلیه زنان غیر باکره، برای آداب و رسوم رهبر یک قبیله متعلق به دویست هزار سال پیش مایه افتخار بود. و این تماماً به «نام خداوند خدای اسرائیل» اجرا می‌شد.

این یک شرح تکامل جامعه است - حل طبیعی مشکلات نژادها - تعیین سرنوشت انسان در کره زمین توسط خودش. چنین قساوت‌هایی، به رغم تمایل انسان برای قرار دادن مسئولیت آنها بر دوش خدایان خود، توسط الوهیت برانگیخته نشده‌اند.

ترحم در جنگ به کندهی به انسان رسیده است. حتی هنگامی که یک زن، دבורه، بر عبرانیان حکومت می کرد، همان بی رحمی کامل ادامه یافت. ژنرال او در پیروزی خود در برابر غیر یهودیان موجب شد «تمامی سپاه با شمشیر از پای درآیند. یک تن نیز زنده باقی نماند.»

در اوایل تاریخ نژادها، سلاحهای زهرآگین مورد استفاده قرار می گرفتند. از انواع و اقسام قطع اعضای بدن استفاده می شد. شائول در خواستن یکصد پوست ختنه گاه فلسطینیها به عنوان مهریه ای که داوود می بایست برای دخترش میکال می پرداخت درنگ ننمود.

جنگهای اولیه با کلیه افراد قبیله بین قبایل صورت می گرفت، اما در ایام بعد، هنگامی که دو فرد در قبایل مختلف دعوا داشتند، به جای این که دو قبیله بجنگند، دو منازعه کننده دست به دوئل می زدند. همچنین رسم شد که دوازش همه چیز را روی نتیجه مسابقه بین یک نماینده منتخب از هر سو به مخاطره اندازند، مثل نمونه داوود و جلیات.

اولین بهبود جنگ، گرفتن اسیران بود. سپس، زنان از خصوصتها مستثنی شدند، و بعد افراد غیر جنگی به رسمیت شناخته شدند. قشرهای منفصل نظامی و ارتشهای دائمی به زودی ایجاد شدند تا با پیچیدگی فزاینده نبرد همگام باشند. چنین جنگجویانی از ابتدا از معاشرت با زنان منع شدند، و زنان مدتها پیش از آن از جنگیدن دست کشیدند، گرچه آنان همیشه سربازان را تغذیه و پرستاری کرده و از آنان مصرا نه خواسته اند در نبرد شرکت کنند.

عمل اعلان جنگ نمایانگر پیشرفت بزرگی بود. چنین اعلامهایی از قصد و نیت برای جنگیدن نشانگر ورود یک حس انصاف بود، و این به دنبال پیدایش تدریجی قوانین جنگ «متمدنانه» آمد. در همان اوان رسم شد که نزدیک مکانهای مذهبی جنگ نشود، و باز هم بعد از آن، در روزهای مشخص مقدس جنگ نشود. بعد به رسمیت شناختن کلی حق پناهندگی آمد. فراریهای سیاسی مورد حمایت واقع شدند.

بدین ترتیب جنگ به تدریج از شکار بدوی انسان به سیستم نسبتاً منظم تر ملت‌های «متمدن» دوران بعد تکامل یافت. اما شیوه اجتماعی دوستی فقط به کندهی جایگزین شیوه خصومت می شود.

۲- ارزش اجتماعی جنگ

در اعصار پیشین یک جنگ سخت موجب برقراری تغییرات اجتماعی و تسهیل پذیرش عقاید جدید می گشت، طوری که به طور طبیعی تا ده هزار سال هم اتفاق نمی افتاد. بهای سهمناکی که برای این فواید مشخص جنگی پرداخت می شد این بود که جامعه به طور موقت به بربریت پرتاب می گشت. منطق متمدنانه باید به کنار می رفت. جنگ دارویی قوی، بسیار گزاف و بسیار خطرناک است. جنگ در حالی که اغلب علاج برخی اختلالات اجتماعی است، گاهی اوقات بیمار را می کشد و جامعه را نابود می سازد.

ضرورت دائم برای دفاع ملی، بسیاری تعدیلات اجتماعی جدید و پیشرفته را ایجاد می کند. جامعه، امروز، از فواید یک لیست طولانی از اختراعات مفید که در ابتدا کاملاً نظامی بودند بهره می جوید و حتی برای رقص که یکی از اشکال اولیه آن یک تمرین نظامی بود، مقرون جنگ است.

برای تمدنهای گذشته جنگ یک ارزش اجتماعی داشت، زیرا:

۱- موجب نظم و ترتیب می شد، همکاری را اعمال می کرد.

۲- پایداری و شهامت را پر بهامی ساخت.

۳- ناسیونالیسم را ترویج داده و تحکیم می نمود.

۴- مردمان ضعیف و ناشایسته را نابود می ساخت.

۵- توهم برابری بدوی را از بین می برد و جامعه را به طور انتخابی طبقه بندی می نمود.

جنگ یک ارزش مشخص تکاملی و انتخابی داشته است، اما همانند بردگی، به تدریج که تمدن به آرامی پیش می رود باید روزی کنار گذاشته شود. جنگهای دوران باستان سفر و مرادۀ فرهنگی را ترویج می کردند، این پیامدها اکنون با روشهای امروزی حمل و نقل و ارتباطات به گونهٔ بهتری به انجام می رسند. جنگهای دوران باستان ملتها را تقویت می کردند، اما پیکارهای امروزی فرهنگ متمدن را مختل می سازند. جنگهای دیرین به کشتار مردمان پست تر می انجامیدند. نتیجهٔ نهایی تضادهای امروزی، نابودی انتخابی بهترین تیره های بشری است. جنگهای پیشین سازماندهی و راندمان را ترویج می کردند، اما اینها اکنون اهداف صنعت مدرن شده اند. در طول اعصار گذشته جنگ یک ناآرامی اجتماعی بود که تمدن را به جلوسوق می داد. این نتیجه اکنون به نحو بهتری از طریق سخت کوشی و اختراع به دست می آید. جنگهای باستان از ایدهٔ خدای نبردها طرفداری می کردند، اما به انسان امروز گفته شده است که خدا محبت است. جنگ در خدمت مقاصد ارزشمند بسیاری در گذشته بوده است. آن در ساختن تمدن یک داربست ضروری بوده است، اما از نظر فرهنگی به سرعت در حال ورشکستگی است - یعنی ناتوان از ایجاد آن منافع اجتماعی است که به هر طریق متناسب با ضررهای وحشتناکی که ملازم با توسل به آن است باشد.

زمانی پزشکان برای معالجهٔ بسیاری بیماریها معتقد به ریختن خون بودند، اما از آن هنگام درمانهای بهتری برای بیشتر این بیماریها کشف کرده اند. و از این رو خونریزی بین المللی جنگ باید قطعاً جای خود را به کشف روشهای بهتر برای معالجهٔ ناخوشیهای ملتها دهد.

ملتهای یورنیشیا هم اکنون وارد پیکار عظیم بین میلیتاریسم ناسیونالیستی و صنعت گرایی شده اند، و از بسیاری جهات این تضاد با مبارزهٔ طولانی بین شکارچی - گله دار و کشاورز قابل مقایسه است. اما اگر صنعت گرایی بخواهد بر میلیتاریسم پیروز شود، باید از خطراتی که آن را احاطه کرده دوری کند. خطرات صنعت در حال شکوفایی در یورنیشیا از این قرارند:

- ۱- حرکت قوی به سوی ماتریالیسم، کوری معنوی.
- ۲- پرستش ثروت - قدرت، تحریف ارزش.
- ۳- بدی تجمل، ناپختگی فرهنگی.
- ۴- خطرات فزایندهٔ تن آسایی، فقدان حساسیت برای خدمت.
- ۵- رشد اعتدال نامطلوب نژادی، تنزل بیولوژیک.
- ۶- تهدید بردگی استاندارد شدهٔ صنعتی، راکد ماندن شخصیت. کار وارسته ساز است اما کار بیش از حد کرخت کننده است.

میلیتاریسم خود کامه و ظالمانه - سبغانه - است. آن سازماندهی اجتماعی را در میان فاتحان رواج می دهد اما شکست خورده را متلاشی می سازد. صنعت گرایی متمدنانه تر است و باید آنقدر ادامه یابد تا نوآوری را رواج دهد و فرد گرایی را تشویق کند. جامعه باید از هر طریق ممکن اصالت را ترویج دهد.

به اشتباه تمجید از جنگ دست نزنید، بلکه تشخیص دهید برای جامعه چه کرده است، تا بتوانید با دقتی بیشتر مجسم کنید جانشینان آن چه باید فراهم کنند تا پیشرفت تمدن را تداوم بخشند. و اگر چنین جانشینان مکفی فراهم نشوند، در آن صورت باید اطمینان داشته باشید که جنگ برای مدتها ادامه خواهد داشت.

انسان هرگز صلح را به عنوان یک شیوهٔ طبیعی زندگی نخواهد پذیرفت، مگر این که کاملاً و مکرراً قانع شود که صلح برای رفاه مادی وی از همه چیز بهتر است، و مگر این که جامعه با خردمندی جانشینانی صلح طلب برای ارضای آن تمایل ذاتی فراهم نماید، تا گهگاه حرکتی جمعی را که به منظور رها ساختن آن احساسات و انرژیهای پیوسته انباشته شوندهٔ متعلق به واکنشهای حفظ خود نوع انسان طرح شده، آزاد گذارد.

اما حتی در حال گذار نیز جنگ باید به عنوان مدرسهٔ تجربه که یک نژاد از فردگرایان خودبین را مجبور ساخت خود را تسلیم قدرت بسیار تمرکز یافته — یک مدیر کل — کنند، مورد احترام قرار گیرد. جنگ به شیوهٔ قدیم موجب انتخاب انسانهای ذاتاً بزرگ برای رهبری شد، اما جنگ امروزی دیگر این کار را انجام نمی‌دهد. جامعه اکنون برای کشف رهبران باید به دست آوردهای صلح: صنعت، علم و پیشرفت اجتماعی، روگرداند.

۳- انجمنهای اولیهٔ انسان

در بدوی‌ترین جامعه، *ایل و تبار* همه چیز است. حتی فرزندان نیز دارایی مشترک آن هستند. خانواده در حال تکامل جای ایل و تبار را در برورش فرزند گرفت، در حالی که قبایل و طایفه‌های در حال ظهور جای آن را به عنوان واحد اجتماعی گرفتند.

اشتیاق به سکس و عشق مادری خانواده را بنیاد می‌نهد. اما دولت واقعی ظاهر نمی‌شود تا این که گروههای فوق خانواده شروع به شکل‌گیری کنند. در ایام ماقبل خانوادهٔ ایل و تبار، رهبری از طریق افرادی که به طور غیر رسمی انتخاب شده بودند فراهم می‌شد. بومیان بیابان نشین آفریقا هرگز فراتر از این مرحلهٔ بدوی جلو نرفته‌اند. آنها در ایل خود رئیس ندارند.

خانواده‌ها از طریق پیوندهای خونی در طایفه‌ها وصلت می‌کردند، تجمع خویشاوندان. و این متعاقباً به شکل قبایل تکامل یافت، جوامع سرزمینی. جنگ و فشار خارجی سازماندهی قبیله‌ای را به طایفه‌های خویشاوند تحمیل نمود، اما بازرگانی و داد و ستد بود که این گروههای اولیه و بدوی را با درجه‌ای از صلح درونی یکپارچه نگاه می‌داشت.

صلح یورنیشیا به اندازهٔ بسیار بیشتری از طریق سازمانهای بین‌المللی بازرگانی ترویج می‌شود تا از طریق کلیهٔ سفسطه‌های خیال‌انگیز برنامه‌ریزی روبایی برای صلح. روابط بازرگانی از طریق توسعهٔ زبان و از طریق متدهای بهبود یافتهٔ ارتباطات و نیز توسط حمل و نقل بهتر تسهیل شده‌اند.

فقدان یک زبان مشترک همیشه مانع رشد گروههای صلح شده است، اما پول زبان جهانی بازرگانی مدرن شده است. جامعهٔ مدرن عمدتاً از طریق بازار صنعتی به هم پیوند یافته است. انگیزهٔ سود بردن هنگامی که به وسیلهٔ میل به خدمت تقویت شود، یک متمدن ساز نیرومند است.

در اعصار کهن هر قبیله با دایره‌های هم مرکز ترس و سوءظن فزاینده محاصره شده بود. لذا روزگاری رسم بر این بود که کلیهٔ بیگانه‌ها کشته شوند، و بعدها آنها را به بردگی می‌گرفتند. ایدهٔ قدیمی دوستی به مفهوم پذیرش در طایفه بود، و باور بر این بود که عضویت در طایفه موجب زنده ماندن می‌گشت — یکی از کهن‌ترین مفاهیم حیات جاودانه.

آیین پذیرش شامل نوشیدن خون یکدیگر بود. در برخی گروهها آب دهان با نوشیدن خون جای خود را عوض کرد. این منشأ کهن عمل روبوسی است. و کلیهٔ آیین معاشرت، اعم از ازدواج یا پذیرش، همیشه با برگزاری جشن خاتمه می‌یافتند.

در ایام بعد، خون رقیق شده با شراب قرمز مورد استفاده قرار می‌گرفت، و نهایتاً شراب تنها نوشیده می‌شد تا مراسم پذیرش مورد تأیید واقع شود. این امر با لمس فنجانهای شراب مهم جلوه داده شده و با آشامیدن نوشیدنی به سرانجام می‌رسید. عبرانیان یک شکل تغییر یافته از این آیین پذیرش را به کار می‌بستند. نیاکان عرب آنان ضمن این که دست فرد کاندید روی اندام تناسلی فرد بومی قبیله قرار داشت سوگند می‌خوردند. عبرانیان با خوار جبهه‌ای مورد پذیرش واقع شده با مهربانی و برادرانه رفتار می‌کردند. «غریبه‌ای که در میان شما زندگی می‌کند باید مثل کسی باشد که در بین شما زاده شده است، و پایدا و را همانند خود دوست بدارد.»

«دوستی با مهمان» یک رابطه مهمان نوازی موقت بود. هنگامی که مهمانان دیدارگر می رفتند، یک بشقاب به دو نیم شکسته می شد و یک نیمه آن به دوست در حال رفتن داده می شد تا این به صورت یک مقدمه مناسب برای یک گروه سوم که در یک دیدار بعد از راه می رسید به کار گرفته شود. برای میهمانان مرسوم بود که در پایان دیدار داستانهای سفرها و ماجراهای خود را بازگو نمایند. داستان گویان ایام پیشین آنقدر مشهور شدند که نهایتاً آداب و رسوم، کار آنها را در طی فصول شکار یا برداشت محصول قدغن ساخت.

اولین معاهده‌های صلح «پیوندهای خونی» بودند. فرستادگان صلح دو قبیله در حال جنگ ملاقات می کردند، عرض ادب می کردند و سپس به سوراخ کردن پوست می پرداختند تا جایی که خون از آن جاری می شد. در آن هنگام خون یکدیگر را مکیده و اعلان صلح می کردند.

اولین مأموریت‌های صلح شامل هیئت‌های نمایندگی مردان می شد که بهترین دختران خویش را برای ارضای جنسی دشمنان پیشین خویش می آوردند. اشتیاق جنسی در مقابل با میل وافر به جنگ به کار گرفته می شد. قبیله‌ای که چنین مفتخر می گشت با عرضه دختران خویش دست به یک بازدید متقابل می زد و بدین صورت صلح به محکمی استوار می گشت. و به زودی ازدواج بین خانواده‌های رئیس‌ان مجاز شمرده می شد.

۴- قبایل و طایفه‌ها

اولین گروه صلح خانواده بود، سپس طایفه، قبیله، و بعدها ملت، که نهایتاً کشور دارای سرزمین امروز شد. این حقیقت که گروه‌های امروزی صلح از مدت‌ها پیش فراتر از پیوندهای خونی گسترش یافته تا ملتها را تشکیل دهند بسیار دلگرم کننده است، به رغم این واقعیت که ملت‌های یورنیشیا هنوز مبالغ هنگفتی برای آمادگی‌های جنگی صرف می کنند.

طایفه‌ها گروه‌هایی با پیوند خونی در درون قبیله بودند و وجود خویش را مدیون برخی منافع مشترک بودند، نظیر:

۱- ردیابی تبار خویش به یک نیای مشترک.

۲- پیروی از یک نماد مشترک مذهبی.

۳- صحبت کردن با لهجه یکسان.

۴- سهیم شدن در یک مکان سکونت مشترک.

۵- ترش از دشمنان مشترک.

۶- دارا بودن از یک تجربه مشترک نظامی.

سران طایفه همیشه مطیع رئیس قبیله بودند. دولت‌های اولیه قبیله‌ای اتحادی ناپایدار از طایفه‌ها بودند. استرالیایی‌های بومی هرگز یک شکل قبیله‌ای دولت را به وجود نیاوردند.

رئیس‌ان صلح طایفه معمولاً از طریق تیره مادری حکومت می کردند. رئیس‌ان جنگ قبیله تیره پدری را برقرار ساختند. دادگاه‌های رئیس‌ان قبیله و پادشاهان اولیه متشکل از سران طایفه‌ها می شد و رسم بر این بود که آنها چند بار در سال به حضور پادشاه دعوت شوند. این کار وی را قادر می ساخت که مراقب آنها باشد و به نحو بهتری همکاری آنها را به دست آورد. طایفه‌ها در کار دولت محلی به مقصود ارزشمندی به کار گرفته شدند، اما آنها رشد ملت‌های بزرگ و قوی را به تعویق انداختند.

۵- شروع دولت

هر نهاد بشری دارای یک آغاز بود و دولت مدنی محصول تکامل تدریجی است، درست همانقدر که ازدواج، صنعت و مذهب می‌باشد. از طایفه‌های اولیه و قبایل بدوی به تدریج انواع پی در پی دولت بشری به وجود آمد. آنها درست تا پیدایش آن اشکال قوانین اجتماعی و مدنی که ثلث سوم قرن بیستم را تعیین ویژگی می‌کنند آمده و رفته‌اند.

با ظهور تدریجی واحدهای خانواده شالوده‌های دولت در سازمان طایفه، گروهبندی خانواده‌های هم تبار، بنا نهاده شد. اولین گروه واقعی دولتی *شورای بزرگان طایفه* بود. این گروه تنظیم‌کننده شامل مردان پیری بود که خود را به طریقه‌ای مؤثر ممتاز کرده بودند. خرد و تجربه حتی توسط انسان بربری نیز در همان اوان مورد قدردانی واقع می‌شد، و دوره‌ای طولانی از استیلا ریش سفیدان به دنبال آمد. این حکومت آلیگارشسی سنی به تدریج جای خود را به ایده پدرسالاری داد.

در شورای اولیه ریش سفیدان پتانسیل کلیه عملکردهای دولتی نهفته بود: مجریه، مقننه و قضایی. هنگامی که شورا آداب و رسوم جاری را تفسیر می‌کرد، آن یک دادگاه بود. هنگامی که شیوه‌های جدید کاربرد اجتماعی را برقرار می‌ساخت، مجلس قانونگذاری بود. تاحدی که چنین احکام و لوایحی به مورد اجرا گذارده می‌شدند، آن مجریه بود. رئیس شورا یکی از بیش قراولان رئیس بعدی قبیله بود.

برخی قبیله‌ها شورای زنانه داشتند، و گاه گاهی بسیاری قبایل حکمران زن داشتند. برخی قبایل انسان سرخ تعالیم *آنا‌منا‌لونگتون* را در پیروی از حکم هم‌رأی «شورای هفت نفره» حفظ کردند.

برای نوع بشر مشکل بوده است یاد گیرد که صلح یا جنگ هیچکدام نمی‌توانند توسط یک جامعه در حال منازعه پیش برده شوند. «جر و بحث‌های» بدوی به ندرت مفید بودند. مردم در همان اوان یاد گرفتند که ارتشی که به وسیله گروهی از سران طایفه فرماندهی شود شناسی در برابر ارتش دارای فرماندهی قوی واحد ندارد. جنگ همیشه یک پادشاه ساز بوده است.

در ابتدا رئیسان جنگ فقط برای خدمت نظامی برگزیده می‌شدند، و آنها از بخشی از اختیار خود طی ایام صلح، هنگامی که وظایف آنها بیشتر طبیعی اجتماعی داشت، چشم پوشی می‌کردند. اما آنها به تدریج شروع به تخطی به فواصل صلح نمودند و متمایل به ادامه حکومت از یک جنگ تا جنگ بعد گشتند. آنها اغلب اطمینان حاصل می‌کردند که زمان زیادی از یک جنگ تا جنگ بعد وقفه نیفتد. این سرداران اولیه مشتاق صلح نبودند.

در ایام بعد برخی رئیسان به دلیلی غیر از خدمت نظامی برگزیده می‌شدند. آنها به دلیل جنه غیرعادی یا تواناییهای خارق‌العاده شخصی انتخاب می‌شدند. انسانهای سرخ اغلب دو دسته رئیس داشتند، سرقبیله‌ها یا رئیسان صلح، و رئیسان موروثی جنگ. حکمرانان صلح همچنین داور و معلم بودند.

بر برخی جوامع اولیه حکیمان جادوگر که اغلب به عنوان رئیس عمل می‌کردند حکومت می‌کردند. یک مرد به عنوان کاهن، پزشک و رئیس اجرایی عمل می‌کرد. به کرات نشانهای اولیه سلطنتی بدو اعلاّم یا نمادهای جامعه کهنات بودند.

و به وسیله این مراحل بود که شاخه اجرایی دولت به تدریج پا به عرصه وجود گذارد. شوراهای طایفه‌ای و قبیله‌ای در یک مقام مشورتی و به عنوان پیشگامان شاخه‌های مقننه و قضایی که بعدها ظاهر شدند ادامه دادند. در آفریقا، امروز، کلیه این اشکال دولت بدوی در میان قبایل گوناگون در واقع وجود دارند.

۶- دولت پادشاهی

حکومت مؤثر دولتی فقط با ورود یک رئیس با اختیار کامل اجرایی آمد. انسان دریافت که دولت کارآمد فقط از طریق اعطای قدرت به یک شخصیت به دست می‌آید، نه از طریق اهدای یک ایده.

حکومت از ایده اختیار خانواده یا ثروت سرچشمه گرفت. هنگامی که یک پادشاه کوچک پدرسالار به یک پادشاه واقعی تبدیل گشت، گاهی اوقات «پدر مردم خویش» نامیده می‌شد. بعدها، چنین تصور می‌شد که پادشاهان از قهرمانان برخاسته‌اند. و باز بعدها، به خاطر اعتقاد به منشأ الهی پادشاهان، حکومت موروثی گردید.

پادشاهی موروثی از آنارشی اجتناب می‌کرد. سابقاً در فاصله بین مرگ یک پادشاه و انتخاب یک جانشین هرج و مرج ویرانگری رخ می‌داد. خانواده یک رهبر بیولوژیک و طایفه یک رهبر طبیعی منتخب داشت. قبیله و بعدها دولت از هیچ رهبر طبیعی برخوردار نبودند، و این دلیلی دیگر برای موروثی ساختن ریاست - پادشاهی بود. ایده خانواده‌های سلطنتی و آریستوکراسی همچنین پایه در آداب و رسوم «مالکیت نام» در طایفه‌ها داشت.

جانشینی پادشاهان سرانجام به صورت فوق طبیعی تلقی گردید. تصور می‌شد خون سلطنتی به ایام پرسنل مادیت یافته پرنس کلیگششیا باز می‌گردد. از این رو پادشاهان شخصیت‌هایی بت‌واره شدند و بیش از حد مورد ترس واقع شدند، و یک شکل خاص سخن‌گویی برای استفاده در دربار پذیرفته شد. حتی در ایام اخیر اعتقاد بر این بود که لمس پادشاهان بیماری را درمان می‌کرد، و برخی از مردمان یورنیشیا هنوز تصور می‌کنند حکمرانانشان دارای منشأ الهی هستند.

پادشاه مورد پرستش اولیه اغلب در انزوا نگاه داشته می‌شد. تصور می‌شد که او بیش از آن مقدس است که مورد نظاره واقع شود، به جز روزهای جشن و ایام مقدس. معمولاً نماینده‌ای انتخاب می‌شد تا نقش وی را بازی کند، و این منشأ نخست وزیران است. اولین فرد کابینه یک سرپرست خوراک بود. دیگران به فاصله کوتاهی از پی وی آمدند. حکمرانان به زودی نمایندگانی منصوب ساختند تا مسئول تجارت و مذهب باشند. و به وجود آمدن کابینه گامی مستقیم به سوی تشخیص زدایی از مسئول اجرایی بود. این دستیاران پادشاهان اولیه به اشرافیت مورد قبول تبدیل شدند، و همینطور که زنان به ارج و اعتبار بالاتری دست یافتند، همسر پادشاه به تدریج به شأن ملکه ارتقا یافت.

حکمرانان بی‌شرافت از طریق کشف زهر قدرت زیادی به دست آوردند. سحر اولیه دربار، اهریمنانه بود. دشمنان پادشاه به زودی می‌مردند. اما حتی مستبدترین حاکم ظالم نیز تحت برخی محدودیتها قرار داشت. او حداقل با ترس همواره موجود از ترور باز داشته می‌شد. حکیمان جادوگر، پزشکان ساحره و کاهنان همیشه یک عامل نیرومند بازدارنده در برابر پادشاهان بوده‌اند. متعاقباً، مالکین زمین، آریستوکراسی، نفوذی بازدارنده اعمال می‌کردند. و به طور پیوسته و به زودی، طایفه‌ها و قبایل به سادگی قیام نموده و مستبدان و حاکمان ظالم خویش را سرنگون می‌کردند. هنگامی که حاکمان معزول به مرگ محکوم می‌شدند اغلب به آنان حق انتخاب ارتکاب خودکشی داده می‌شد. این امر موجب پیدایش رسم اجتماعی رایج باستانی خودکشی در برخی شرایط شد.

۷- کانونهای بدوی و انجمنهای سری

خویشاوندی خونی اولین گروههای اجتماعی را تعیین نمود. معاشرت، طایفه خویشاوند را بسط داد. ازدواج میان قبیله‌ای گام بعدی در بسط گروهی بود، و قبیله مختلط حاصله اولین گروه به راستی سیاسی بود. پیشرفت بعدی در توسعه اجتماعی، تکامل فرقه‌های مذهبی و انجمنهای سیاسی بود. اینها در ابتدا به صورت انجمنهای

مخفی ظاهر شدند و بدو به طور کامل مذهبی بودند. آنها متعاقباً مقرراتی شدند. آنها در ابتدا کانونهای مردان بودند. سپس گروههای زنان ظاهر شدند. آنها در مدتی کم به دو طبقه تقسیم شدند: اجتماعی - سیاسی و مذهبی - عرفانی.

دلایل بسیاری برای سری بودن این انجمنهای وجود داشت مثل:

۱- ترس از موجب ناخشنودی شدن حاکمان به دلیل تخطی از برخی تابوها.

۲- به منظور انجام آیین مذهبی اقلیت.

۳- به مقصود حفظ «روح» ارزشمند یا اسرار تجارت.

۴- برای برخورداری از یک سحر یا طلسم خاص.

اختفای این انجمنها، به کلیه اعضا نیرویی اسرار آمیز نسبت به سایر افراد قبیله اعطا می کرد. اختفا همچنین برای تکبر گیر است. اعضای جدید، آریستوکراسی اجتماعی روزگار خود بودند. پسران بعد از پذیرش با مردان به شکار می رفتند، در حالی که آنها پیش از آن به همراه زنان به جمع آوری سبزیجات می پرداختند. و ناکامی در آزمونهای بلوغ یک خفت بزرگ و ننگ قبیله ای بود و لذا موجب ماندن آنها در خارج اقامتگاه مردان در کنار زنان و کودکان می گشت و به آنان به صورت زن گونه نگریسته می شد. علاوه بر آن، آنهايي که مورد پذیرش واقع نمی شدند اجازه از دواج نمی یافتند.

مردم بدوی در همان اوان به نوجوانان خود کنترل جنسی می آموختند. جدا ساختن پسران از والدینشان از نوجوانی تا ازدواج امری مرسوم گشت. آموزش و تربیت آنها به انجمنهای مخفی مردان سپرده شد. و یکی از کارکردهای عمده این کانونها کنترل جوانان بالغ بود، تا از به وجود آمدن فرزندان نامشروع جلوگیری شود.

روسی گیری تجاری هنگامی آغاز گشت که این انجمنهای مردان برای استفاده از زنان قبایل دیگر پول پرداخت کردند. اما گروههای اولیه به گونه ای خارق العاده از بی بند و باری جنسی بری بودند.

مراسم پذیرش نوجوانی معمولاً تا پنج سال ادامه می یافت. شکنجه خود زیاد و بریدن دردناک به این مراسم وارد گشت. ختنه در ابتدا به عنوان مناسک پذیرش به داخل یکی از این انجمنهای مخفی به کار گرفته شد. علائم قبیله ای به عنوان بخشی از مراسم پذیرش نوجوانی روی بدن بریده می شدند. خالکوبی به عنوان چنین نشانی از عضویت آغاز گردید. این شکنجه، به همراه محرومیت بسیار طرح شده بود تا این جوانان را بر طاققت سازد و آنان را با واقعیات زندگی و سختیهای اجتناب ناپذیر آن آشنا سازد. این مقصود از طریق بازیهای ورزشی و مسابقات فیزیکی که بعداً پدیدار شدند به نحو بهتری به انجام می رسد.

اما انجمنهای مخفی توجه خویش را به بهبود اخلاقیات نوجوانی معطوف ساختند. یکی از مقاصد اصلی مراسم بلوغ این بود که به پسر حالی کند که باید کاری به کار همسران مردان دیگر نداشته باشد.

به دنبال این سالهای انضباط و آموزش شدید و درست پیش از ازدواج، مردان جوان معمولاً برای یک دوره کوتاه فراغت و آزادی مرخص می شدند. بعد از آن، آنها برای ازدواج و تسلیم و تبعیت مادام العمر از تابوهای قبیله ای باز می گشتند. و این سنت باستانی به صورت تصور مضحک «کاشتن گیاهان وحشی» تا ایام امروز ادامه یافته است.

بسیاری قبایل دوران بعد تشکیل کانونهای مخفی زنان را مجاز شمردند. مقصود این کانونها این بود که دختران نوجوان را برای همسری و مادری آماده سازند. دختران بعد از پذیرش واجد شرایط برای ازدواج بودند و به آنان اجازه داده می شد در «نمایش عروس» میهمانی بیرون آمدن آن روزها، شرکت کنند. رسته زانی که بر علیه ازدواج عهد بسته بودند در همان اوان پا به عرصه وجود گذاردند.

هنگامی که گروههایی از مردان مجرد و گروههایی از زنان ازدواج نکرده سازمانهای جداگانه خویش را تشکیل دادند، فوراً کانونهای غیر مخفی پدیدار شدند. این انجمنها در واقع اولین مدارس بودند. و در حالی که انجمنهای

مردان و زنان به کار اذیت و آزار یکدیگر می‌پرداختند، برخی از آنها قبایل را به جلوسوق دادند و، بعد از تماس با آموزگاران دلمیشیا، با داشتن مدارسی برای هر دو جنس، آموزش پسران و دختران با هم را آموختند.

انجمنهای مخفی عمدتاً به واسطهٔ ویژگی اسرارآمیز عضوگیری خویش به ساختن گروههای منفصل اجتماعی کمک کردند. اعضای این انجمنها در ابتدا برای ترساندن و دور ساختن افراد کنجکاو از آیین نوح خوانی خویش — پرستش نیاکان — نقاب به چهره می‌زدند. بعدها این آیین به جلسات ساختگی احضار ارواح که شایع بود در آنها اشباح ظاهر می‌شوند، تبدیل شدند. انجمنهای باستانی «تولد نو» از علائم استفاده کرده و یک زبان سری مخصوص را به کار می‌بردند. آنها همچنین از برخی خوراکیها و آشامیدنیها استفاده نمی‌کردند. آنها به صورت پلیس شب عمل می‌کردند و سوا از آن در یک رشته گسترده از فعالیتهای اجتماعی کارکرد داشتند.

کلیهٔ انجمنهای مخفی سوگند خوردن را اجباری نموده، راز داری را الزامی کرده و حفظ اسرار را آموزش می‌دادند. این دستورات موجب ترس و کنترل تودهٔ مردم می‌شد. آنها همچنین به صورت انجمنهای نگاهبان عمل می‌کردند و لذا کشتن بدون محاکمه توسط شهروندان عادی را به اجرا در می‌آوردند. وقتی که قبایل در جنگ بودند، آنها اولین جاسوسان و در دوران صلح اولین پلیسهای مخفی بودند. بهتر از همه، آنها شاهان بی‌وجدان را مضطرب نگاه می‌داشتند. پادشاهان در مقابله با آنها پلیس مخفی خویش را به وجود می‌آوردند.

این انجمنها باعث به وجود آمدن اولین احزاب سیاسی شدند. اولین دولت حزبی، «قوی» در مقابل «ضعیف» بود. در ایام باستان، تغییر دولت فقط موجب جنگ داخلی می‌گشت، گواهی فراوان بر این که ضعیف قوی شده بود.

این انجمنها توسط تجار به منظور وصول بدهی و به وسیلهٔ حاکمان برای جمع‌آوری مالیات به کار گرفته می‌شدند. دریافت مالیات، تقلای طولانی بوده است. یکی از اولین اشکال آن ده یک گرفتن بود، یک دهم شکار یا غنائم جنگی. مالیاتها در ابتدا اخذ می‌شدند تا مخارج منزل پادشاه تأمین گردد، اما پی برده شد که وقتی در پوشش هدیه برای تأمین مراسم مذهبی معبد جمع‌آوری کردند، وصول آنها آسانتر است.

بدین وسیله انجمنهای مخفی به شکل اولین سازمانهای خیریه در آمدند و بعدها به صورت اولین انجمنهای مذهبی — پیش قراولان کلیساها — تکوین یافتند. سرانجام برخی از این انجمنها، میان قبیله‌ای شدند، اولین انجمنهای بین‌المللی اخوت.

۸- طبقات اجتماعی

نابرابری ذهنی و فیزیکی موجودات بشری، پدیداری طبقات اجتماعی را تضمین می‌نماید. تنها کرات فاقد طبقات اجتماعی، بدوی‌ترین و پیشرفته‌ترین آنها هستند. یک تمدن در حال ظهور هنوز تمایز سطوح اجتماعی را آغاز نکرده است، در حالی که یک کرهٔ استقرار یافته در نور و حیات به اندازهٔ زیادی این تقسیمات نوع بشر را که ویژگی کلیهٔ مراحل میانی تکاملی است، از بین برده است.

به تدریج که جامعه از سببیت به سوی بربریت تکوین یافت، اجزای بشری آن به دلایل کلی زیرین تمایل به گروهبندی به شکل طبقات پیدا نمود.

۱- طبیعی — تماس، خویشاوندی و ازدواج. اولین تمایزات اجتماعی بر مبنای جنسیت، سن و خون — خویشاوندی با رئیس — بودند.

۲- شخصی — شناخت توان، پایداری، مهارت و شجاعت خلل‌ناپذیر، که به زودی با شناخت استادی در زبان، دانش و هوش کلی دنبال گردید.

۳- *شائس* - جنگ و مهاجرت منتج به جدا شدن گروه‌های بشری گردید. تکامل طبقاتی به قدر زیاد به وسیله کشورگشایی تحت تأثیر قرار گرفت، رابطه فاتح با شکست خورده، در حالی که بردگی اولین تقسیم‌بندی کلی جامعه را به شکل آزاد و برده به وجود آورد.

۴- *اقتصادی* - غنی و فقیر، ثروت و داشتن بردگان مبنای ژنتیک برای یک طبقه جامعه بود.

۵- *جغرافی* - طبقات به دنبال استقرار در شهر و روستا به وجود آمدند. شهر و روستا به ترتیب به تفکیک گله‌دار - کشتگر و بازرگان - صنعتگر کمک نموده‌اند، با نقطه نظرات و واکنش‌های متفاوتشان.

۶- *اجتماعی* - طبقات مطابق بر آورد مردمی ارزش اجتماعی گروه‌های متفاوت به تدریج شکل یافته‌اند. در بین اولین تقسیمات این نوع، مرزبندی بین آموزگاران کاهن، جنگجویان حاکم، بازرگانان سرمایه‌دار، کارگران عادی و بردگان بود. برده هرگز نمی‌توانست سرمایه‌دار شود، گرچه گاهی اوقات مزد بگیر می‌توانست پیوستن به صفوف سرمایه‌داران را انتخاب نماید.

۷- *شغلی* - به تدریج که مشاغل ازدیاد یافتند، تمایل به برقراری طبقات منفصل اجتماعی و اصناف پیدا نمودند. کارگران به سه گروه تقسیم شدند: طبقات اجتماعی، شامل حکیمان جادوگر، سپس کارگران ماهر و به دنبال آن، کارگران غیرماهر.

۸- *مذهبی* - انجمن‌های فرقه‌ای اولیه طبقات خودشان را در درون طایفه‌ها و قبایل به وجود آوردند، و دینداری و عرفان کاهنان مدتهاست که آنان را به صورت یک گروه اجتماعی جداگانه پایدار ساخته است.

۹- *نژادی* - وجود دو یا تعداد بیشتری از نژادها در درون یک ملت یا واحدارضی مشخص معمولاً گروه‌های منفصل نژادی را به وجود می‌آورد. سیستم اولیه طبقاتی هند بر مبنای رنگ بود، همانطور که سیستم اولیه طبقاتی مصر چنین بود.

۱۰- *سن* - جوانی و بلوغ، در میان قبایل تازمانی که پدر زنده بود، پسر تحت سرپرستی پدر خویش باقی می‌ماند، در حالی که دختر تا زمان ازدواج تحت مراقبت مادر خود قرار داشت.

طبقات اجتماعی انعطاف‌پذیر و قابل دگرگونی برای یک تمدن در حال تکامل اجتناب‌ناپذیرند، اما هنگامی که طبقه به طبقه منفصل تبدیل می‌شود، وقتی که سطوح اجتماعی دچار رکود می‌شوند، بهبود ثبات اجتماعی از طریق کاهش ابتکار شخصی حاصل می‌شود. طبقه اجتماعی منفصل مشکل پیدا کردن جای فرد را در صنعت حل می‌کند، اما همچنین به طور جدی توسعه فردی را کاهش می‌دهد و عملاً مانع همکاری اجتماعی می‌شود. طبقات از آنجایی که به طور طبیعی در جامعه شکل یافته‌اند، تداوم می‌یابند، تا این که انسان به طور تدریجی به امحاء تکاملی آنان از طریق تسلط هوشمندانه منابع بیولوژیک، عقلانی، و معنوی یک تمدن در حال پیشروی دست یابد، همانند:

۱- بازسازی بیولوژیک تیره‌های نژادی - حذف انتخابی تیره‌های پست بشری. این کار بسیاری از نابرابری‌های انسانی را ریشه‌کن می‌کند.

۲- تعلیم آموزشی نیروی افزایش یافته مغز که از چنین بهبود بیولوژیک حاصل می‌شود.

۳- برانگیختن مذهبی احساسات خویشاوندی و برادری انسانی.

اما این اقدامات فقط می‌توانند در هزاره‌های دور آینده ثمرات واقعی خویش را به بار آورند، گرچه فوراً بهبود اجتماعی زیادی از تسلط هوشمندانه، خردمندانه و *صبورانه* بر این عوامل شتاب پیشرفت فرهنگی حاصل خواهد گشت. مذهب اهرم نیرومندی است که تمدن را از هرج و مرج خارج می‌سازد، اما جدا از تکیه‌گاه ذهن معقول و نرمال که با استواری روی انتقال موروثی معقول و نرمال تکیه کرده است، ناتوان است.

۹- حقوق بشر

طبیعت هیچ حقوقی به انسان اعطا نمی‌دارد، فقط زندگی و دنیایی برای زندگی کردن. طبیعت حتی حق حیات را نیز اهدا نمی‌کند، به طوری که می‌توان از طریق ملاحظه این امر که برای یک انسان غیر مسلح در هنگام مواجهه رود در رو با یک ببر گرسنه در جنگل بدوی احتمالاً چه رخ خواهد داد، آن را استنتاج نمود. هدیه اصلی جامعه به انسان امنیت است.

جامعه به تدریج حقوق خود را اعلام نمود، و در زمان حاضر آنها از این قرارند:

- ۱- تضمین اندوخته خوراک.
- ۲- دفاع نظامی - امنیت از طریق آمادگی.
- ۳- حفظ صلح داخلی - جلوگیری از خشونت شخصی و بی‌نظمی اجتماعی.
- ۴- کنترل جنسی - ازدواج، نهاد خانواده.
- ۵- دارایی - حق مالکیت.
- ۶- ترویج رقابت فردی و گروهی.
- ۷- تأمین تحصیل و آموزش جوانان.
- ۸- ترویج بازرگانی و تجارت - توسعه صنعتی.
- ۹- بهبود شرایط کار و پاداشها.
- ۱۰- تضمین آزادی کارهای مذهبی، تا این حد که کلیه این فعالیتهای اجتماعی دیگر می‌توانند از طریق برانگیخته شدن معنوی ارج نهاده شوند.

هنگامی که حقوق آنقدر قدیمی اند که مبدأ آنها ناشناخته است، اغلب حقوق طبیعی نامیده می‌شوند. اما حقوق بشر در واقع طبیعی نیستند. آنها کاملاً اجتماعی هستند. آنها نسبی و پیوسته تغییر پذیرند، و چیزی بیش از قوانین بازی نیستند، یعنی تعدیلات شناخته شده روابطی که بر پدیده‌های همواره تغییر یابنده رقابت بشر حاکم است.

آن چه که در یک عصر به صورت حق تلقی می‌شود، ممکن است در زمان دیگر چنین تلقی نشود. بقای تعداد زیادی از افراد معیوب و فاسد به این دلیل نیست که آنان از حقوقی طبیعی برخوردارند که بار آن را بر دوش تمدن قرن بیستم قرار دهند، بلکه صرفاً به این دلیل است که جامعه عصر و سنتهای اجتماعی چنین مقرر می‌دارد.

حقوق بشر اندکی در اروپای قرون وسطی به رسمیت شناخته شده بود. در آن هنگام هر انسان به شخصی دیگر تعلق داشت، و حقوق فقط امتیازات یا الطافی بودند که توسط کشور یا کلیسا اعطا می‌شدند. سرپیچی از این خطا به همان اندازه اشتباه بود، زیرا به این اعتقاد انجامید که کلیه انسانها برابر به دنیا آمده‌اند.

افراد ضعیف و پست همیشه برای حقوق برابر مبارزه کرده‌اند. آنها همیشه اصرار داشته‌اند که کشور باید افراد قوی و برتر را مجبور سازد که خواسته‌های آنان را تأمین نماید و در غیر این صورت آن نقصهایی را که همواره نتیجه طبیعی بی‌تفاوتی و تن‌آسایی خودشان است برطرف نماید.

اما این ایده آل برابری، فرزند تمدن است. آن در طبیعت یافت نمی‌شود. حتی خود فرهنگ به طور قطعی نابرابری ذاتی انسانها را از طریق ظرفیت نابرابرشان به نمایش می‌گذارد. تحقق ناگهانی و غیر تکاملی برابری به ظاهر طبیعی، انسان متمدن را سریعاً به سنتهای ابتدایی اعصار بدوی پرتاب می‌کند. جامعه نمی‌تواند حقوق متساوی به همه عرضه دارد، اما می‌تواند وعده دهد که حقوق متفاوت هر یک را با انصاف و برابری بدهد. این کار و وظیفه جامعه است که برای فرزند طبیعت موقعیتی منصفانه و مسالمت‌آمیز به منظور پیگیری حفظ خود و شرکت در بقای خود فراهم سازد، در حالی که در عین حال وی را از درجاتی از رضای خاطر، مجموع کلیه این سه

۱۰ - تکامل عدالت

عدالت طبیعی یک تئوری ساخته انسان است. آن یک واقعیت نیست. در طبیعت، عدالت تماماً فرضی، کاملاً یک تخیل است. طبیعت فقط یک نوع عدالت فراهم می‌سازد - انطباق اجتناب‌ناپذیر نتایج با علتها. عدالت، آنطور که توسط انسان درک می‌شود، به معنی گرفتن حقوق یک فرد می‌باشد، و لذا موضوع تکامل تدریجی بوده است. مفهوم عدالت ممکن است برای یک ذهن معنویت یافته اساسی باشد، اما در کرات فضا به طور تمام و کمال در عرصه وجود پدیدار نمی‌شود.

انسان بدوی کلیه پدیده‌ها را به یک شخص نسبت می‌داد. انسان بدوی در مورد مرگ نمی‌پرسید، چه او را کشت، بلکه چه کسی؟ از این رو مرگ تصادفی پذیرفته نمی‌شد، و در تنبیه جرم انگیزه فرد مجرم به طور کامل نادیده انگاشته می‌شد. مطابق آسیب وارده قضاوت به عمل می‌آمد.

در کهن‌ترین جامعه بدوی، نظر مردم به طور مستقیم به مورد اجرا گذارده می‌شد. نیازی به مأموران قانون نبود. در حیات بدوی زندگی خصوصی وجود نداشت. همسایگان یک مرد مسئول رفتار وی بودند، لذا حق خود می‌دانستند که در امور شخصی او کنجکاو کنند. مقررات جامعه بر مبنای این تئوری تنظیم شده بود که عضویت گروهی در عملکرد هر فرد ذینفع بوده و می‌بایست در جاتی از کنترل را بر آن اعمال کند.

در دوران باستان اعتقاد بر این بود که ارواح از طریق حکیمان جادوگر و کاهنان عدالت را به اجرا در می‌آوردند. بر مبنای این ترتیبات اولین کاشفان جرم و مأموران قانون برگزیده شدند. متدهای اولیه کشف جرم آنها شامل به اجرا در آوردن آزمونهای سخت زهر، آتش و درد بود. این آزمونهای سخت وحشیانه چیزی بیش از تکنیکهای ابتدایی داوری نبودند. آنها لزوماً یک موضوع مورد مناقشه را به طور عادلانه حل و فصل نمی‌کردند. به عنوان مثال: هنگامی که زهر به کار گرفته می‌شد، اگر متهم استفراغ می‌کرد، بی‌گناه بود.

عهد عتیق یکی از این آزمونهای سخت را ثبت کرده است، یک تست گناه در ازدواج: اگر یک مرد نسبت به پاکدامنی همسر خویش مشکوک بود، وی را نزد یک کاهن می‌برد و بدگمانی خویش را بیان می‌کرد. به دنبال آن، کاهن آمیخته‌ای شامل آب مقدس و جاروبه‌های کف عبادتگاه را آماده می‌ساخت. بعد از آیین خاص، شامل لعن و نفرینهای تهدیدآمیز، همسر متهم مجبور می‌شد معجون کثیف را بنوشد. اگر او گناهکار بود، «آبی که موجب لعنت می‌شود داخل او شده و تلخ شود، و شکمش متورم گردد، و رانهای او پوسیده شوند، و زن در میان قوم خود نفرین شود.» اگر بر حسب تصادف، هر زنی می‌توانست این معجون کثیف را سرکشد و علائمی از بیماری فیزیکی نشان ندهد، از اتهاماتی که توسط شوهر حسودش عنوان شده بود تبرئه می‌شد.

این روشهای ظالمانه کشف جرم تقریباً توسط کلیه قبایل در حال تکامل در یک دوره یادآور دیگر به کار گرفته می‌شدند. دوئل کردن یک بقای امروزی محاکمه از طریق آزمون سخت می‌باشد.

جای شگفتی نیست که عبرانیان و سایر قبایل نیمه متمدن چنین تکنیکهای بدوی اجرای عدالت را سه هزار سال پیش به کار می‌گرفتند، اما بسیار حیرت‌آور است که انسانهای متفکر متعاقباً چنین یادگاری از بربریت را در درون صفحات مجموعه‌ای از نگارشات مقدس حفظ کرده‌اند. تفکر اندیشمندانه باید این را مشخص سازد که هیچ موجود الهی هرگز چنین تعالیم غیر عادلانه‌ای را در رابطه با کشف و صدور حکم برای شک به خیانت در ازدواج نداده است.

جامعه به زودی شیوه تسویه حساب از طریق انتقام‌گیری را پذیرفت: چشم به عوض چشم، جان به عوض

جان. قبایل در حال تکامل همگی این حق انتقام خونی را به رسمیت می‌شناختند. انتقام هدف زندگی بدوی شد. اما از آن هنگام تا به حال مذهب به قدر زیادی این عملکردهای اولیهٔ قبیله‌ای را تغییر داده است. آموزگاران مذهب آشکار شده همیشه اعلام کرده‌اند، «خداوند می‌گوید، انتقام از آن من است». کشتن در کادر انتقام در روزگاران پیشین مجموعاً بی‌شبهت به قتل‌های امروز، تحت بهانهٔ قانون نوشته نشده، نبود.

خودکشی یک شیوهٔ معمول انتقام بود. اگر یک نفر نمی‌توانست در دوران حیات انتقام خود را بگیرد، می‌مرد، با این اعتقاد که به عنوان یک روح می‌تواند بازگردد و از دشمن خود تقاص گیرد. و چون این اعتقاد خیلی کلی بود، تهدید خودکشی در پلهٔ جلوی در دشمن معمولاً برای مطیع ساختن وی کافی بود. انسان بدوی زندگی را خیلی عزیز نمی‌شمرد، خودکشی به خاطر یک امر ناقابل معمول بود. اما تعالیم دلمیشیاییها به اندازهٔ زیادی این رویه را کاهش داد، در حالی که در روزگاران جدیدتر، آسایش، رفاه، مذهب و فلسفه متحد شده‌اند تا زندگی را شیرین‌تر و مطلوب‌تر سازند. با این وجود، اعتصابات غذا، یک متد امروزی قابل قیاس با این شیوهٔ انتقام روزگار کهن است.

یکی از باستانی‌ترین مدونات قانون پیشرفتهٔ قبیله‌ای مربوط به تقبل عداوت خونی به عنوان یک امر قبیله‌ای بود. اما عجیب است که حتی در آن شرایط نیز یک مرد می‌توانست همسر خود را بدون مجازات بکشد، مشروط به این که کاملاً بهای او را پرداخته بود. با این وجود، اسکیموهای امروز حکم و اجرای کیفر یک جرم را، حتی برای قتل، به خانوادهٔ فردی که در حقیقت ناروا عمل شده واگذار می‌کنند.

پیشرفت دیگر بستن جریمه برای نقض تابوها، قید مجازات‌ها بود. این جرائم دربرگیرندهٔ اولین درآمد عمومی بودند. رسم پرداخت «خون بها» همچنین به عنوان جانشینی برای خونخواهی رایج گشت. چنین غرامتهایی معمولاً به صورت زنان یا چهارپایان پرداخت می‌شدند. مدت‌ها طول کشید که جرائم واقعی، غرامت پولی، به عنوان مجازات جرم در نظر گرفته شود. و چون ایدهٔ مجازات اساساً غرامت بود، هر چیز، شامل حیات بشری، سرانجام دارای بهایی گشت که می‌توانست به صورت غرامت پرداخت شود. عبرانیان اولین کسانی بودند که رسم پرداخت خون بها را ملغی ساختند. موسی آموزش می‌داد که آنان باید «برای جان یک قاتل که مجرم به قتل است، هیچ فدیه نپذیرند. او قطعاً باید کشته شود.»

بدین ترتیب عدالت ابتدا به وسیلهٔ خانواده، سپس به وسیلهٔ طایفه و بعدها به وسیلهٔ قبیله مقرر گردید. اجرای عدالت واقعی به تاریخ انتقام‌گیری از گروه‌های خصوصی و خویشاوند باز می‌گردد که به دستان گروه اجتماعی، کشور، سپرده شد.

مجازات از طریق زنده زنده سوزاندن زمانی یک رسم متداول بود. این کار توسط بسیاری فرمانروایان دوران باستان، شامل حمورابی و موسی، مورد تأیید بود. موسی فرمان می‌داد که بسیاری جرم‌ها، به ویژه آنهایی که از طبیعت گران جنسی برخوردار بودند، باید از طریق سوزاندن روی چوبهٔ مرگ مورد مجازات واقع شوند. اگر «دختر یک کاهن» یا یک شهروند دیگر پیشوا به روسپیگری علنی دست می‌زد، این رسم عبرانی بود که «وی را با آتش بسوزانند.»

خیانت — «خود فروشی» یا عهد شکنی نسبت به یاران قبیله‌ای — اولین جرم در خور اعدام بود. دزدیدن احشام عموماً از طریق مرگ فوری مورد مجازات قرار می‌گرفت، و حتی اخیراً دزدیدن اسب به گونه‌ای مشابه مورد مجازات واقع شده است. اما با گذشت زمان، کاشف به عمل آمد که شدت مجازات، آنقدر که قطعیت و فوریت آن یک عامل ارزشمند بازدارنده برای جرم بود، بازدارنده نبود.

هنگامی که جامعه نمی‌تواند مجرمین را مجازات کند، ناخشنودی گروهی، خود را به صورت قانون لینچ قطعیت می‌بخشد. دوراندیشی تحصن، یک وسیلهٔ گریز از این خشم ناگهانی گروهی بود. لینچ کردن و دوئل کردن نمایانگر عدم تمایل فرد به واگذاری جبران شخصی امر به کشور است.

۱۱- قوانین و دادگاهها

تمایز آشکار میان سنن اجتماعی و قوانین به همان اندازه مشکل است که نشان داده شود که دقیقاً چه وقت در هنگام سپیده دم شب جای خود را به روز می دهد. سنن اجتماعی قوانین و مقررات پلیسی در حال تدوین هستند. سنن تعریف نشده اجتماعی وقتی که زمانی طولانی از برقراریشان می گذرد، تمایل به تبلور یافتن به قوانین دقیق، مقررات محکم و آداب و رسوم به خوبی تعریف شده اجتماعی دارند.

قانون همیشه در ابتدا منفی و منع کننده است. در تمدنهای در حال پیشرفت به طور فزاینده ای مثبت و راهنما می شود. جامعه اولیه به طور منفی عمل می کرد و از طریق تحمیل این فرمان بر سایرین، که «نباید قتل کنید»، به فرد حق زندگی عطا می کرد. هر اعطای حقوق یا آزادی برای فرد مستلزم محدود ساختن آزادیهای کلیه افراد دیگر می باشد، و این کار به وسیله تابو، قانون بدوی، ایجاد می شود. کل ایده تابو ذاتاً منفی است و برای جامعه بدوی در سازمان آن به طور کامل منفی بود، و اجرای اولیه عدالت شامل اعمال تابوها می شد. اما در ابتدا این قوانین فقط شامل حال هم قبیله ای ها می شد، آنطور که به وسیله عبرانیان دوران بعد، که مبانی اخلاقی متفاوتی برای رفتار با اشخاص غیریهودی داشتند، نمایانگر است.

سوگند خوردن در ایام دلمیشیا آغاز شد، به این منظور که شهادت دادن را حقیقی تر جلوه دهد. چنین سوگندهایی شامل لعنت کردن به خود بود. سابقاً هیچ فردی بر علیه گروه بومی خود شهادت نمی داد. جرم یک تهاجم به آداب و رسوم قبیله ای بود، گناه تخطی از آن تابوهایی بود که از تأیید روح برخوردار بودند. و یک سردرگمی طولانی به سبب عدم توانایی در جدا ساختن جرم و گناه وجود داشت.

نفع شخصی تابوی کشتن را ایجاد کرد، جامعه آن را به عنوان آداب و رسوم سنتی مورد تأیید قرار داد، در حالی که مذهب سنت را به عنوان قانون اخلاقی تقدیس نمود، و بدین ترتیب هر سه دست به دست هم دادند تا حیات بشری را امن تر و مقدس تر نمایند. اگر حقوق مورد پذیرش مذهب نبود، جامعه نمی توانست در طی ایام اولیه وحدت خود حفظ نماید. خرافات، نیروی پلیسی اخلاقی و اجتماعی اعصار طولانی تکاملی بود. مردم قدیم همگی ادعا می کردند که قوانین باستانیشان، تابوها، توسط خدایان به نیاکانشان اعطا شده بودند.

قانون، یک سند مدون تجربه طولانی بشر، نظر شکل یافته و قانونی شده عموم است. آداب و رسوم، ماده خام تجربه انباشته شده است که از درون آن، افکار حاکم دوران بعد قوانین نوشته شده را فرموله کردند. قاضی دوران باستان هیچ قوانینی نداشت. او هنگامی که تصمیمی را اعلام می کرد، صرفاً می گفت، «رسم بر این است.» ارجاع به سنت در تصمیمات دادگاه نمایانگر تلاش قضات برای انطباق قوانین نوشته شده با شرایط تغییر یابنده جامعه است. این کار، انطباق پیشرونده را با شرایط در حال دگرگونی اجتماعی در ترکیب با تأثیر استمرار سنتی تأمین می سازد.

اختلافات بر سر دارایی به طریق بسیاری حل و فصل می شدند، مثل:

۱- از طریق نابودسازی دارایی مورد مشاجره.

۲- از طریق زور - رقیبان بر سر آن می جنگیدند.

۳- از طریق داوری - طرف سوم تصمیم می گرفت.

۴- از طریق درخواست از بزرگان - بعدها درخواست از دادگاهها.

اولین دادگاهها نزاع های با مشت را تحت قاعده در آورده بودند. قضات صرفاً میانجی یا داور بودند. آنها اطمینان حاصل می کردند که دعوا مطابق قوانین تأیید شده انجام پذیرد. با ورود به نبرد دادگاهی، هر طرف ودیعه ای نزد قاضی باقی می گذاشت تا پس از این که یک نفر توسط دیگری شکست می خورد، برای هزینه ها و جریمه آن پرداخت شود. «قدرت هنوز حق بود.» بعدها، مشاجرات لفظی جانشین ضربات فیزیکی شدند.

هدف از ایزده عدالت بدوی این نبود که انصاف برقرار شود، بلکه این که کشمکش حل و فصل شود و بدین ترتیب از بی نظمی عمومی و خشونت شخصی جلوگیری به عمل آید. اما انسان بدوی آنقدر از آن چه اکنون به عنوان بی عدالتی تلقی می شود بدش نمی آمد. این امر مسلم پنداشته می شد که آنهایی که قدرت داشتند، به گونه ای خودپسندانه از آن استفاده می کردند. با این حال، وضعیت هر تمدن می تواند از طریق روشکافی و عدل دادگاههای آن و توسط صداقت قضات آن به طور بسیار دقیق تعیین شود.

۱۲- تخصیص اتوریتة مدنی

بیکار بزرگ در تکامل دولت به تمرکز قدرت مربوط می شود. سرپرستان کائونات از روی تجربه آموخته اند که مردمان تکاملی در کرات مسکونی به بهترین نحو از طریق نوع دولت مدنی نماینده تحت نظم در می آیند، یعنی زمانی که توازن صحیح قدرت بین شاخه های به خوبی هماهنگ شده اجرائی، مقننه و قضایی حفظ می شود. در حالی که اتوریتة بدوی بر مبنای قدرت، نیروی فیزیکی، قرار داشت دولت ایده آل سیستم نماینده است که در آن رهبری بر مبنای توانایی است، اما در ایام بربریت آنقدر جنگ زیاد بود که اجازه نمی داد دولت نماینده به طور مؤثری عمل نماید. در بیکار طولانی بین تقسیم قدرت و یگانگی فرماندهی، دیکتاتور پیروز می شد. نیروهای اولیه و پراکنده شورای بدوی بزرگان به تدریج در شخص پادشاه مطلق متمرکز شدند. بعد از ورود پادشاهان واقعی گروههای بزرگان به صورت گروههای مشورتی نیمه مقننه - قضایی تداوم یافتند. بعدها، پارلمانهایی با منزلت هم تراز پدیدار شدند، و سرانجام دادگاههای عالی قضایی جدا از پارلمانها تأسیس شدند. پادشاه اجرا کننده آداب و رسوم، قانون اولیه یا نوشته نشده، بود. بعدها او لوایح قضایی، تبلور افکار عمومی، را به اجرا می گذاشت. یک مجلس مردمی به عنوان بیانگر افکار عمومی، گر چه ظهورش آهسته بود، نشانگر یک پیشرفت بزرگ اجتماعی بود.

پادشاهان اولیه به اندازه زیادی توسط آداب و رسوم - توسط سنت یا افکار عمومی - محدود بودند. در ایام اخیر برخی ملل یورنشیای این آداب و رسوم را به شکل اصول مستند برای دولت مدون کرده اند. انسانهای یورنشیای حق دارند از آزادی برخوردار باشند. آنها باید سیستمهای دولتی خویش را ایجاد نمایند. آنها باید قوانین اساسی خود یا سایر منشورهای اتوریتة مدنی و اسلوبهای حکومتی را انتخاب نمایند. پس از انجام این کار باید شایسته ترین و ارزشمندترین مردم خویش را به عنوان رئیس جمهور برگزینند. برای نمایندگان شاخه مقننه باید فقط آنهایی را که برای انجام چنین مسئولیتهای مقدس به لحاظ عقلانی و اخلاقی واجد صلاحیت هستند انتخاب نمایند. به عنوان قضات محکمه های بالا و عالی قضایی خویش فقط آنهایی که از موهبت توان طبیعی برخوردارند و از طریق تجربه سرشار خردمند شده اند باید برگزیده شوند. اگر انسانها آزادی خود را حفظ نمایند، باید بعد از انتخاب منشور آزادی خویش، تفسیر خردمندانه، هوشمند و بی باکانه آن را تدارک بینند، تا حدی که از مسائل زیر پیش گیری شود:

- ۱- غصب غیر مجاز قدرت توسط شاخه های مجریه یا قضایی.
- ۲- نابکارهای آشوبگران نادان و خرافی.
- ۳- کند شدن پیشرفت علمی.
- ۴- بن بست تسلط بی خاصیتی.
- ۵- تفوق اقلیتهای خبیث.
- ۶- کنترل توسط بالقوه - دیکتاتورهای جاه طلب و زیرک.
- ۷- اختلال مصیب بار سراسیمگی.

۸- بهره‌کشی توسط افراد بی‌وجدان.

۹- مالیات‌بندی برده‌وار شهروندان توسط کشور.

۱۰- فقدان عدل اجتماعی و اقتصادی.

۱۱- یگانگی کلیسا و کشور

۱۲- از دست دادن آزادی شخصی.

اینها مقاصد و اهداف داد‌گاههایی هستند که به مبنای قانون اساسی به عنوان کنترل‌کنندگان موتور دولت نماینده در یک کره تکاملی عمل می‌کنند.

پیکار نوع بشر برای کامل‌سازی دولت در یورنیشیا به کامل‌سازی کانالهای حکومت، به انطباق آنها به نیازهای پیوسته تغییر‌یابنده جاری، به بهبود تقسیم قدرت در درون دولت، و سپس به برگزیدن چنان رهبران حکومتی که به راستی خردمند باشند مربوط می‌باشد. در حالی که یک شکل توحیدی و ایده‌آل دولت وجود دارد، چنین دولتی نمی‌تواند به طور الهی برملا شود، بلکه باید توسط مردان و زنان هر سیاره در سراسر کائنات زمان و مکان به آهستگی و با پرکاری کشف گردد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]